



محمود طلوعی

# بازیگران عصر پهلوی

از فروغی تا فردوست



## بازیگران عصر پهلوی

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

www.KetabFarsi.com

# بازیگران عصر پهلوی

از فروغی تافردوست

جلد اول

نویسنده: محمود طلوعی

www.KetabFarsi.com



نشر

□ بازیگران عصر پهلوی

□ نویسنده: محمود طلوعی

□ چاپ چهارم ۱۳۷۶

□ تیراژ: ۵۵۰۰ نسخه

□ حروفچینی و صفحه آرایی: سینا (قانعی)

□ فیلم و زینک: لیتوگرافی گل سرخ

□ چاپ: بهارت

ISBN : 964 - 5989 - 14 - 0

شابک ۰ - ۱۴ - ۵۹۸۹ - ۹۶۴

ISBN : 964 - 5989 - 17 - 5

شابک ۵ - ۱۷ - ۵۹۸۹ - ۹۶۴

## فهرست مطالب

### جلد اول

	مقدمه
۷	
۱۷	فصل اول - اولین و آخرین بازیگر دوران سلطنت رضاشاه
۵۱	فصل دوم - مصدق، سمبل ناسیونالیسم ایرانی
۹۵	فصل سوم - مستوفی‌الممالک
۱۱۱	فصل چهارم - یک چهره ناشناخته
۱۶۹	فصل پنجم - بازیگران بدفرجام
۲۱۹	فصل ششم - نخست‌وزیران بی‌اختیار
۲۵۳	فصل هفتم - بازیگران سالهای بحرانی
۳۰۱	فصل هشتم - قوام‌السلطنه
۳۶۷	فصل نهم - اعجوبه‌های به‌نام رزم‌آرا
۴۰۷	فصل دهم - از زاهدی تا امینی
۴۴۱	فصل یازدهم - علم و نقش اسرارآمیز او
۴۸۵	فصل دوازدهم - منصور و هویدا
۵۳۹	فصل سیزدهم - آخرین بازیگران

## جلد دوم

۶۰۵	فصل چهاردهم - چهره‌های مرموز دربار پهلوی
۶۴۷	فصل پانزدهم - زنان بازیگر
۶۷۳	فصل شانزدهم - وزیران شاه
۷۰۱	فصل هفدهم - سفیران شاه
۷۲۳	فصل هجدهم - قانونگذاران عصر پهلوی
۷۵۵	فصل نوزدهم - روزنامه‌نگاران
۸۰۷	فصل بیستم - نقش روشنفکران
۸۴۱	فصل بیست و یکم - قضاوت و سیاست
۸۷۱	فصل بیست و دوم - بازیگران پشت پرده
۹۰۵	فصل بیست و سوم - نظامی‌ها
۹۶۱	فصل بیست و چهارم - از نظمی تا ساواک
۱۰۱۳	فصل بیست و پنجم - چهره‌های دیگر

## ضمائم

نخست‌وزیران دوران سلطنت پهلویها - وزیران دوران پهلوی - سفیران و وزرای  
مختار ایران در دوران پهلویها - قانونگذاران عصر پهلوی - استانداران کشور در  
دوران سلطنت پهلویها - مدیران مطبوعات ایران در دوران سلطنت پهلویها - امیران  
ارتش ایران (از ارتشبد تا سرلشگر) در دوران پهلوی - تصاویر - فهرست اعلام -  
فهرست منابع

## مقدمه

کتابی که اینک تقدیم حضور خوانندگان می‌شود، کتاب بحث‌انگیزی است. زیرا بسیاری از باورهای ریشه‌دار و استوار دربارهٔ رجال تاریخ معاصر ایران را زیر سؤال می‌برد: بعضی از این باورها ریشه‌ای پنجاه ساله در تاریخ معاصر ایران دارد و برخی بعد از انقلاب با تبلیغات حساب شده از سوی گروه‌های چپ‌گرا پدید آمده است. با وجود این نویسنده می‌کوشد با دلیل و برهان به مقابله با این باورهای نادرست برخیزد و در این اثر، جز روشن ساختن نقطه‌های تاریک تاریخ معاصر ایران و نمایاندن چهرهٔ واقعی بازیگران صحنهٔ سیاست ایران طی بیش از نیم قرن دوران سلطنت پهلویها، هدف و مقصودی را دنبال نمی‌کند.

سخن گفتن دربارهٔ رجال تاریخ معاصر ایران، که بسیاری از آنها حتی و حاضرند، کار آسانی نیست. به‌خصوص که از شهریور ۱۳۲۰ به این طرف، در مقاطع مختلف تاریخی، که آزادی قلم و بیان تا حدودی فراهم آمده، مطالب بسیاری له و علیه آنان گفته و نوشته شده است. یکی از این مقاطع تاریخی سالهای بعد از انقلاب اسلامی است، که نویسندگان با توجه به علاقه و اشتیاق مردم به آگاهی از گوشه‌های مکتوم تاریخ معاصر، آثار بسیاری در این زمینه پدید آورده‌اند. بسیاری از این آثار، ارزنده و خواندنی و ماندنی است، ولی برخی نیز با کمال تأسف از اغراض شخصی یا عقیدتی مصون نمانده و بعضی پر از اشتباهات تاریخی و گمراه‌کننده است.

نویسنده در این کتاب، علاوه بر سعی در نمایاندن چهرهٔ واقعی کسانی که در آثار دیگر نویسندگان به شرح حال و زندگی سیاسی آنان اشاره شده، بسیاری از



شخصیتها و بازیگران صحنه سیاست ایران را در طول حیات رژیم گذشته برای نخستین بار به تصویر می کشد و نقش بازیگران مختلف این صحنه را در پرده های مختلف نمایان می سازد. در این کتاب فقط به معرفی بازیگران عصر پهلوی و نقشی که هر یک در این صحنه بازی کرده اند قناعت نشده، بلکه صحنه های مختلف و پرده های گوناگون آن مانند هیئت وزیران و سازمانهای دولتی و مجالس قانونگذاری و عالم مطبوعات و دنیای روشنفکران، و همچنین پشت صحنه و بازیگران پشت پرده نیز در معرض تماشا و قضاوت خوانندگان قرار گرفته است.

در طول بیش از پنجاه سال سلطنت پهلویها در ایران، هزاران نفر در مقامات مختلف مملکتی با این رژیم همکاری کرده اند، که نقش آنان در جریان حوادثی که طی بیش از نیم قرن سلطنت پهلویها در ایران رخ داده، اگر بیش از پدر و پسر نباشد، کمتر از آنان نبوده است. نویسنده این کتاب نقش دو پادشاه سلسله پهلوی را در کتاب «پدر و پسر» شکافته و این کتاب که در واقع مکمل کتاب پیشین به شمار می آید، نقش واقعی بازیگران اصلی رژیم گذشته را به تصویر می کشد.

نویسنده این کتاب بر این عقیده است که رجال تاریخ معاصر ایران هنوز به درستی و آنطور که شاید و باید شناخته نشده اند و قضاوتهایی که له یا علیه آنها در آثار دیگر گویندگان و نویسندگان به عمل آمده، غالباً یکطرفه و مبتنی بر استنباطات شخصی بوده است. در حالی که به نظر نویسنده برای قضاوت درباره گذشتگان باید «معدل» و حاصل کارشان، و مهمتر از همه شرایط زمان را باید در نظر گرفت.

معدل و حاصل کار هر کس، معیار پذیرفته شده ای در تمام دنیا، برای قضاوت درباره نیکی و بدی یا خدمت و خیانت است. در میان معروفترین دولتمردان جهان چرچیل و روزولت و دوگل، هر یک در طول زندگی سیاسی خود مرتکب خطاهای متعددی شده اند، که بارزترین نمونه آن چرچیل نخست وزیر نامدار زمان جنگ انگلستان است. مردم انگلستان چرچیل را بعد از جنگ دوم جهانی کنار گذاشتند. ولی هرگز به او تهمت خیانت نزدند، زیرا ارزش

خدمات او برای مردم انگلستان، خطاهای کوچکی را که مرتکب شده بود می‌پوشاند. چنانکه دو گل هم با همه خدماتش برای مردم فرانسه با رأی «نه» مردم در آخرین رفراندوم او کنار رفت، ولی نام وی به عنوان یک قهرمان، برای ملت فرانسه جاودانه شد.

البته اگر معدل کار رجال و دولتمردان گذشته را ملاک قضاوت درباره آنان قرار بدهیم بی‌تردید بسیاری از آنان از این امتحان رفوزه خواهند شد. یک نمره منفی درباره اکثریت رجال پیشین، ضعف و بی‌شخصیتی آنها در برابر پادشاه وقت و اطاعت کورکورانه از او امر آنهاست. هیچ‌یک از نخست‌وزیران رضاشاه در برابر او جرأت اظهار عقیده نداشتند و از ۲۲ نخست‌وزیر محمدرضاشاه، تعداد نخست‌وزیرانی که جرأت اظهارنظر در برابر وی را به خود می‌دادند از شماره انگشتان یک دست تجاوز نمی‌کند.

به نظر نویسنده معیار واقعی قضاوت درباره هر یک از رجال گذشته، و هر دولتمردی در هر نقطه‌ای از جهان، این است که اگر شخصیت مورد قبول ما در موقعیت مشابهی بجای او قرار می‌گرفت چه می‌کرد؟ بطور مثال اگر شخصیت دیگری به جای تقی‌زاده بود، در شرایطی که وی به امضای قرارداد ۱۹۳۳ تن در داد چه می‌کرد و یا چه می‌بایست می‌کرد؟ اگر شخصیت دیگری به جای فروغی در شرایط اشغال ایران بعد از شهریور ۱۳۲۰ قرار می‌گرفت چه می‌توانست بکند؟ و اگر بجای دکتر مصدق زمامدار دیگری در سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ بر سر کار بود چه راهی باید در پیش می‌گرفت؟

من فقط به جواب یکی از چند سؤال، که دشوارترین و بحث‌انگیزترین آنهاست اکتفا می‌کنم و پاسخ سؤالات دیگر و پرسشهای مشابه را به متن کتاب موکول می‌نمایم. سؤال مورد بحث این است که اگر در سال ۱۳۱۲ شخص موجه و وطن‌پرست دیگری به جای تقی‌زاده وزیر مالیه ایران بود، در مقابل دستور رضاشاه برای امضای قرارداد تمدید امتیاز نفت جنوب (قرارداد ۱۹۳۳) چه می‌بایست بکند؟ پاسخ من به این سؤال این است که شخص مورد نظر، اگر واقعاً امضای چنین قراردادی را خیانت و خلاف مصلحت می‌دانست، می‌بایست بدون توجه به واکنش احتمالی شاه از امضای قرارداد خودداری می‌نمود و استعفا

می‌داد و یا در صورت اعتقاد به این که امضای این قرارداد در آن شرایط به مصلحت است، از تصمیم خود و امضای خود در هر موقعیتی دفاع می‌نمود. تقی‌زاده پانزده سال بعد از امضای این قرارداد طی نطقی در پاسخ کسانی که امضای این قرارداد را خیانت می‌خواندند گفت که باطناً موافق با آن قرارداد نبوده، ولی در مقابل پادشاه مقتدر وقت چاره‌ای جز امضا نداشته و به عبارتی که خود بیان کرد «آلت فعلی بیش نبوده است». به نظر من، اگر تقی‌زاده، چنانکه در همین نطق خود استدلال کرد، در شرایط آن روز مصلحت مملکت در امضای این قرارداد بوده و خودداری از آن عواقب وخیمی برای استقلال و تمامیت ارضی ایران به بار می‌آورد، می‌گفت که با توجه به این امر از روی اعتقاد آن قرارداد را امضا کرده است کمتر موجب ملامت بود، تا این که بگوید برخلاف عقیده خود این قرارداد را امضا کرده و اگر او هم امضا نمی‌کرد دیگری آن را امضا می‌نمود! هر چند به عقیده بعضی‌ها تقی‌زاده با اعتراف به این که فقط «آلت فعل» بوده و برخلاف میل خود آن قرارداد را امضا کرده است پایه قرارداد ۱۹۳۳ را مست کرد.<sup>۱</sup>

مشکل بزرگ خیلی از ماها این است که همه چیز را سفید یا سیاه می‌بینیم: اگر شخصیتی در نظر ما خطا کار بود هیچ حسنی در او نمی‌بینیم و نه فقط تمام خدمات و کارهای مثبتش را ندیده می‌گیریم، دانش و معلوماتش را هم منکر می‌شویم. عکس این مطلب هم صادق است: اگر کسی در نظر ما خادم و وطن پرست بود، کمترین عیب و نقصی را ولو بدیهی و آشکار باشد درباره او نمی‌پذیریم. بگذارید در این مورد نیز مثال روشنی بزنم: دکتر مصدق بی‌تردید یکی از صالح‌ترین و پاک‌ترین و وطن پرست‌ترین دولتمردان این کشور بود، ولی طرفداران متعصب وی چنان بتی از او ساخته‌اند که اشاره‌ای به تقصیر یا قصور او در بعضی موارد، و انتقاداتی که کم و بیش بر او وارد است، در نظر اینان گناهی

۱- نویسنده نامه‌ای را به خط دکتر مصدق، خطاب به حسین مکی، در زمانی که مکی نماینده مجلس پانزدهم بود، دیده‌ام که در آن ضمن اشاره به اظهارات تقی‌زاده درباره چگونگی امضای قرارداد ۱۹۳۳ نوشته است «این حرف تقی‌زاده خیلی قیمت دارد و باید از آن استفاده کرد». دکتر مصدق همین کار را هم کرد و بارها به اظهارات تقی‌زاده برای اثبات بی‌اعتبار بودن قرارداد ۱۹۳۳ استناد نمود.

نابخشودنی به شمار می آید.

یک عیب بزرگ دیگر جامعه ما، که مانع رشد دموکراسی در این کشور شده است، عدم تحمل عقاید دیگران، یا «عدم تساهل» است. تساهل که در هر دو زبان فرانسه و انگلیسی «تولرانس» TOLERANCE گفته می شود معیار اصلی تمدن و پیشرفت یک جامعه و سنگ اول بنای دموکراسی است. و بر همین اساس است که در یک کشور پیشرفته حزب حاکم از انتقادات مخالفان خود در پارلمان و مطبوعات نمی هراسد و وقتی در انتخابات از احزاب مخالف خود شکست می خورد، بدون تأمل و بدون کمترین مقاومتی جای خود را به رقیب می سپارد. در کشور ما با وجود استقرار مشروطیت و حکومت پارلمانی در حدود ۸۸ سال قبل، کمتر خود را با این اصل مسلم دموکراسی که تحمل عقاید دیگران است آشنا کردیم و کسانی را که موافق عقیده ما نبودند دشمن خود شمردیم. حتی بسیاری از مدعیان آزادیخواهی و دمکرات منشی در دوران مشروطیت هم، وقتی به قدرت می رسیدند دعوی آزادیخواهی خود را فراموش می کردند، که بارزترین نمونه آن حکومت مصدق و عدم تحمل عقاید و نظرات شخصیت‌هایی چون آیت‌الله کاشانی و انحلال مجلس برای بستن زبان مخالفان خود می باشد.

طرفه آنکه، گروهی که بیش از همه در سالهای گذشته، سنگ «تساهل» و توجه به عقاید «دگراندیشان» را به سینه می زده، بیش از همه در تخطئه افکار و عقاید دیگران و ملوک ساختن شخصیت‌های مخالف خود کوشیده است. برچسب نوکری آمریکا و انگلیس و سرسپردگی سیاست‌های استعماری غرب غالباً از طرف این گروه که خود به نوکری بیگانه‌ای دیگر افتخار می کردند، به بسیاری از رجال ایرانی زده شده و با کمال تأسف در اذهان باقی مانده است که زدودن آن به آسانی میسر نیست. در این مورد هم باز به یکی از مشکل‌ترین مثالها متوسل می شوم و آن صدرالاشراف، یکی از نخست‌وزیران بعد از شهریور ۱۳۲۰ است که تبلیغات حزب توده او را به عنوان «جلاد باغشاه» در اذهان جای داده، در حالی که وی تنها نخست‌وزیر دوران مشروطیت است که درجه اجتهاد داشته و با شرح مستندی که در بیوگرافی او خواهد آمد، نه فقط جلاد باغشاه نبوده، بلکه بعد از اعدام ملک‌المتکلمین و جهانگیرخان صوراسرافیل از طرف محمد علی‌شاه

برای جلوگیری از اعمال خودسرانه او مأمور باغشاه شده و بقیه زندانیان را از مرگ نجات داده است. صدراالاشراف همچنین تنها وزیر دادگستری دوران رضاشاه است که در برابر او مقاومت کرده و به علت عدم تمکین از دستورات وی از کار برکنار شده است.

قضاوت بسیاری از ما دربارهٔ رجال معاصر ایران، همانطور که در ابتدای این مقدمه نیز اشاره شد، مبتنی بر پیشداوری‌هایی است که طی دهها سال با تبلیغات حساب‌شده از سوی گروههای چپ‌گرا و روشنفکران چپ‌نما در اذهان جا گرفته است. هدف این تبلیغات ملوک ساختن همهٔ رجال قدیمی ایران و همهٔ کسانی بود که بر معتقدات ملی و مذهبی خود پای می‌فشردند و حاضر به پذیرفتن ارزشهای تازه نبودند. بعضی از این رجال، مانند قوام‌السلطنه و دکتر مصدق، چندی مورد عنایت چپ‌گرایان قرار گرفتند، ولی همراهی و هم‌نوائی با آنها مقطعی و تاکتیکی بوده و در یک نگاه کلی به سیر تبلیغات چپ‌گرایان در ایران، هیچ‌یک از رجال تاریخ معاصر، حتی خوشنام‌ترین آنان نیز از تیرهای زهر آگین تهمت و افترای این گروه در امان نبوده‌اند.

\* \* \*

نویسنده در این کتاب کوشیده است با دیدی واقع‌بینانه و بدون حب و بغض، شخصیت بازیگران رژیم گذشته را بشکافد و جنبه‌های مثبت و منفی زندگی سیاسی آنان را بنمایاند. برای نگارش این کتاب صدها منبع معتبر داخلی و خارجی مورد بررسی و استفاده قرار گرفته و در هر قسمت به منبع مورد استناد اشاره شده است. نویسنده طی بیش از چهل سال کار نویسندگی و روزنامه‌نگاری، با بسیاری از رجال و شخصیت‌هایی که در این کتاب از آنها نام برده شده از نزدیک آشنا بوده و در شرح احوال و خصوصیات آنها از حافظه و خاطرات و اطلاعات شخصی خود هم مدد گرفته است. بعضی از منابع و مدارکی که در این کتاب به خوانندگان عرضه می‌شود برای اولین بار در ایران انتشار می‌یابد. و برای پژوهشگران ایرانی که در زمینهٔ تاریخ معاصر ایران کار می‌کنند منبع معتبر و قابل استنادی خواهد بود.

لازم به یادآوری است که چون مطالب این کتاب در فواصل زمانی

مختلف نوشته شده، احتمال تکرار بعضی مطالب، البته به ندرت، در بعضی فصول آن وجود دارد که از نظر تداوم موضوع مورد بحث گریزی از آن نبوده است. همچنین نقل خلاصه‌ای از بعضی مطالب که در کتابهای دیگر نویسنده آمده به همان دلیل ضروری بوده، زیرا فرض بر این است که همه خوانندگان، آن کتابها را نخوانده‌اند و می‌خواهند در همین کتاب اطلاعات جامعی راجع به موضوع مورد بحث به دست آورند. علاوه بر آن در شرح حال بعضی از دولتمردان معروف دوران سلطنت پهلویها نمی‌توان از اشاره به وقایع مهمی که گمان می‌رود اکثریت مردم از آن اطلاع دارند خودداری نمود و به‌طور مثال جریان ملی شدن نفت را از بیوگرافی دکتر مصدق حذف کرد. در این موارد سعی نویسنده بر این بوده است که ضمن رعایت حداکثر اختصار در شرح این قبیل مطالب، نکات تازه و ناگفته‌ای را در هر مورد به نظر خوانندگان برساند و اطمینان دارد که خواننده کتاب، از هر گروه و طبقه‌ای که باشد، در هر یک از فصول این کتاب مطالب تازه و ناخوانده‌ای را خواهد یافت.

نویسنده ضمن تلاش مستمر خود برای تهیه منابع این کتاب متوجه این نکته شد که متأسفانه در هیچ یک از بنیادها و مراجع معتبر، حتی سازمان اسناد ملی ایران لیست کامل و مدونی از صاحبان مقامات گذشته وجود ندارد. البته این لیست‌ها به صورت پراکنده در منابع مختلف دیده شده، ولی یک لیست کامل و مدون از کلیه وزرا و سفیران و امیران و استانداران رژیم گذشته وجود ندارد و لیست‌هایی که در بخش ضمیمه پایانی کتاب ملاحظه خواهید فرمود، با کوشش و تلاش فراوان و تلفیق صورتهای مختلف با یکدیگر تنظیم شده و برای نخستین بار به این صورت کامل و مدون انتشار می‌یابد. البته بعضی از این لیست‌ها بخصوص صورت اسامی استانداران و امیران ارتش در رژیم گذشته که از منابع مختلف جمع آوری شده ممکن است نواقصی داشته باشد که تذکر و ابراز محبت خوانندگان برای تکمیل آن در چاپهای بعدی موجب امتنان خواهد بود.

در خاتمه خاطر نشان می‌سازد که نویسنده با وجود دقت در صحت و اعتبار منابعی که به آنها مراجعه نموده و اطمینان به صداقت کسانی که با آنان مشاوره و مصاحبه کرده است، خود را از خطا معصوم نمی‌داند و هرگونه تذکر اصلاحی

را از طرف خوانندگان، با سپاس فراوان خواهد پذیرفت و در چاپهای بعدی به اصلاح آن مبادرت خواهد نمود. تنها خواهش نویسنده از خوانندگان ارجمند این است که تذکرات اصلاحی را با شواهد و اسناد معتبر ارسال فرمایند، تا دلیل قانع کننده‌ای بر رد یا اصلاح مطالب مندرج در کتاب در دسترس باشد.

محمود طلوعی

۱۵ آبان ۱۳۷۲

## اشاره‌ای به مناسبت چاپ چهارم کتاب

انتشار کتاب «بازیگران عصر پهلوی» همان‌طور که انتظار می‌رفت، انعکاس وسیعی داشت و واکنش‌های متفاوتی در داخل و خارج کشور به وجود آورد. رادیو ایران، اندکی پس از انتشار این کتاب به پخش برنامه‌ای با همین عنوان مبادرت نمود، که قسمت اعظم آن عیناً از روی همین کتاب، البته بدون اشاره به مأخذ یا نام نویسنده، نقل می‌شود و بعضی از کسانی هم که انتقاداتی به طور مستقیم یا غیرمستقیم از خود آنها یا بستگانشان در لابلای صفحات این کتاب به عمل آمده است، همان‌طور که شیوه مرضیه بعضی از هموطنان ماست، تمام نکات مثبت کتاب و زحماتی را که نویسنده برای تهیه مطالب آن متحمل شده است نادیده گرفته به انتقاد از آن پرداخته‌اند.

در مقابل این انتقادات نابجا و غرض‌آلود، توضیحات و انتقادات منطقی و صادقانه‌ای هم از طرف خوانندگان کتاب صورت گرفته و نامه‌های متعددی از داخل و خارج کشور دریافت داشته‌ام که ضمن اظهار محبت فراوان و تقدیر از نویسنده، مطالبی را هم متذکر شده‌اند که در چاپ سوم و چاپ فعلی به اصلاح آن مبادرت نموده‌ام. از میان این نامه‌ها مخصوصاً اشاره به نامه‌های محبت‌آمیز آقایان محمدحسین اخباری، سرلشگر حاج محمدولی انصاری، جعفر توکلی، رضا سجادی، دکتر باقر عاقلی، ابراهیم عباسی، دکتر محمودرضا قدس (از آمریکا)، دکتر علی قدسی (از پاریس)، کاظم کدخدازاده و دکتر افشین مهاجر را ضروری می‌دانم. همچنین نامه بسیار خوش‌خط و بدون امضائی نیز دریافت داشتم که در آن نام قریب هفتاد امیر ارتش که در لیست مربوط به امیران ارتش از قلم افتاده ذکر شده و اصلاحاتی نیز در اسامی لیست اصلی به عمل آمده است.

در نامه آقای رضا سجادی اصلاحات زیر در لیست وزیران دوران سلطنت پهلوی به عمل آمده است:

- ۱- مهندس جهانگیر حق‌شناس وزیر راه کابینه مصدق بود نه کشاورزی
- ۲- دکتر عبدالعلی جهانشاهی وزیر فرهنگ کابینه حسنعلی منصور بود نه مشاور هویدا
- ۳- سرلشگر علی ریاضی وزیر فرهنگ بود نه علی ریاحی
- ۴- در کابینه علم اول دکتر خوشبین وزیر دادگستری بود بعد دکتر باهری شد
- ۵- دکتر محمود مهران در کابینه علاء - دکتر اقبال - شریف امامی وزیر فرهنگ بود
- ۶- دکتر محمد نخعی در زمان نخست‌وزیری رزم‌آرا مدیرعامل سازمان برنامه بود
- ۷- مصطفی تجدد در کابینه دکتر اقبال وزیر اقتصاد بود نه در کابینه زاهدی



- ۸- جهانگیر تفضلی وزیر اطلاعات کابینه علم بود در جریان وقایع ۱۵ خرداد
- ۹- سرتیپ محمدحسین جهانبانی وزیر کشور زاهدی بود و انجام‌دهنده انتخابات دوره ۱۸
- ۱۰- احمد آرامش وزیر کار کابینه قوام‌السلطنه بود.
- ۱۱- مهندس ابوالقاسم پناهی مدیر عامل سازمان برنامه در کابینه زاهدی شد
- ۱۲- مهندس مسعود ملکی وزیر کار کابینه زاهدی بود - اصلاً اسمی از او برده نشده
- ۱۳- دکتر فخرالدین شادمان وزیر اقتصاد کابینه زاهدی بود.
- در نامه آقای دکتر عاقلی علاوه بر اصلاحات فوق اسامی محمدعلی دولتشاهی وزیر پست و تلگراف کابینه فروغی، دکتر حسن ادهم وزیر صحت کابینه قوام‌السلطنه و وزیر بهداری و مشاور دکتر مصدق، سرتیپ حبیب‌الله شیبانی وزیر فواید عامه مخبرالسلطنه هدایت، نصره‌الدوله فیروز وزیر مالیه مستوفی‌الممالک و مخبرالسلطنه هدایت، هاشم صهبا وزیر پیشه و هنر کابینه حکیمی نیز ذکر شده و اضافه شده است که علی‌اکبر سیاسی وزیر خارجه هم بوده و سروری وزیر دادگستری حکیمی، همایون جاه وزیر خارجه قوام‌السلطنه، تدین وزیر کشور و مشاور کابینه سهیلی بوده است.
- در نامه خوش‌خط و بدون امضائی هم که به آن اشاره شد، اصلاحات زیر در لیست اسامی امیران ارتش به عمل آمده است:

۱- اسامی سپهدهائی که باید اضافه شود:

سپهبد عیسی افشایی - سپهبد رسول سدیفی، سپهبد (دریاسالار) کورس، سپهبد ایرج محوی، سپهبد محمود معزی، سپهبد مجید معصومی، سپهبد حسن نورایی.

۲- اسامی سرلشگرهائی که باید اضافه شود:

ابراهیم آریا - آقازاده - احمد احمدزاده - حبیب اسکویئر - محمدجواد افتخاری معصومی - هدایت‌الله احیاء - مجید اردلان - میر ابوالفضل امیرحسینی - سیف‌الله بنی فضل - بهنام - احمد بازرگان - محمود بازرگان - حبیب بیت‌اللهی - کوچک پاسدار - پرنیان - تاج‌الدینی - ملک احمد باقرزاده - ثابت آزاد - محمدرضا حسنی - فرهنگ خسروپناه - خواجه مولایی - نصرالله خاوندی - نصرالله خلیل ناجی - عباس دانش - فرهاد دارایی - علی‌اکبر رشیدی - بهمن رضانیا - رئیس‌زاده - عبدالعلی زندیه - علاء‌الدین ساسانی - سهامی - اقبال سالاری - بوداگر - محمد شهنام - شراره - احمد بهرون - عسگری - حمید فروغ - حسن فرجادی - ابراهیم فیوضی - رضا فرمند - قدسی - حسین کوشن - شریف گلی خلخالی - جلال گرامی نایینی - تقی لطیفی - معتدل - علی میرفخرایی - میرغفوری - محمد مهدی نظری - منصور نگهبانی - مهدیقلی ناموری - علی نقشپور - معین‌الدین نصرت مظفری - غلامحسین نیرومند - مهدی هیئت - پرویز نقدی - یحیی هیربد - میرکمال و خشورزاده - منوچهر یاسان.

## اولین و آخرین بازیگر دوران سلطنت رضاشاه

فروغی که بود و چه نقشی در استقرار سلطنت رضاشاه و خلع او از سلطنت ایفا کرد؟ - یک نامه خواندنی از فروغی - چرا فروغی مفضوب و خانه‌نشین شد؟ - پربارترین دوران زندگی فروغی - چرا فروغی پیشنهاد ریاست جمهوری ایران را نپذیرفت؟ - نقش فروغی در استقرار سلطنت محمدرضاشاه - آخرین و مهمترین نقش فروغی - قضاوت درباره فروغی

در میان بازیگران سیاسی دوران پهلویها، دولتمردی که بی‌تردید مهمترین نقشها را چه در دوره سلطنت رضاشاه، چه در آغاز سلطنت پسرش ایفا نموده، محمدعلی فروغی است.

محمدعلی فروغی که در اواخر دوران قاجاریه به لقب «ذکاءالملک»<sup>۱</sup> شهرت داشت اولین و آخرین رئیس‌الوزرای رضاشاه و اولین نخست‌وزیر محمدرضاشاه است، که هم در جریان انتقال سلطنت از قاجاریه به پهلویها و هم در جریان انتقال سلطنت از رضاشاه به پسرش نقش مهمی ایفا کرد. محمدعلی فروغی فرزند یکی از ادبا و شعرای دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه به نام محمدحسین ملقب به ذکاءالملک بود که در اشعار خود «فروغی» تخلص می‌کرد. محمدعلی در سال ۱۲۵۴ هجری

۱- ذکاء و ذکاوت به معنی تیزهوشی و عقل است و ذکاءالملک را می‌توان عقل دولت یا عقل ملک معنی کرد.

شمسی متولد شد و تحت سرپرستی پدرش که در آن زمان در وزارت انطباعات ناصرالدین شاه شغل مترجمی داشت، نخست زبانهای فارسی و عربی و فرانسه و سپس علوم ریاضی و طبیعی را فراگرفت و در دوازده سالگی وارد مدرسه دارالفنون شد.

محمدعلی ابتدا به خواست پدر به تحصیل در رشته پزشکی و داروسازی پرداخت، ولی چون علاقه و استعداد لازم برای ادامه تحصیل در این رشته را نداشت از پدر خواست که با تغییر رشته تحصیلی او به ادبیات و فلسفه موافقت نماید. محمدعلی در این رشته به سرعت پیشرفت کرد و با اهتمام در فراگرفتن هر دو زبان فرانسه و انگلیسی، به مطالعه و ترجمه آثار ادبی و فلسفی و تاریخی از هر دو زبان پرداخت.

محمدعلی فروغی در بیست سالگی در وزارت انطباعات به شغل مترجمی استخدام شد و همزمان با کار در وزارت انطباعات در مدرسه علمیه که حاج مخبرالسلطنه مدیریت آنها به عهده داشت به شغل معلمی پرداخت. فروغی کار معلمی را با تدریس علم فیزیک آغاز کرد و بعد از مدتی تدریس در مدرسه علمیه، در مدرسه دارالفنون به تدریس تاریخ پرداخت.

پدر فروغی، محمدحسین ذکاءالملک در سال ۱۲۷۵ دست به انتشار یک روزنامه هفتگی به نام «تربیت» زد و پسرش هم در این روزنامه به کار ترجمه و نگارش مقالات فلسفی و سرگذشهای تاریخی مشغول شد. چند سال بعد هنگام تأسیس مدرسه علوم سیاسی در سال ۱۲۷۸ ذکاءالملک به تدریس ادبیات فارسی در این مدرسه پرداخت و پسرش محمدعلی نیز دست به کار ترجمه کتابهایی برای تدریس در این مدرسه زد. اولین کتابهایی که به ترجمه محمدعلی فروغی به چاپ رسید دو کتاب معروف «ثروت ملل» و «تاریخ ملل مشرق زمین» بود که فروغی در سنین ۲۵ و ۲۶ سالگی آنها را ترجمه کرده بود. در سال ۱۲۸۱ هجری شمسی ذکاءالملک به ریاست مدرسه علوم سیاسی انتخاب شد و پسرش را برای معاونت مدرسه و استادی تاریخ برگزید.

بعد از صدور فرمان مشروطیت و تشکیل اولین مجلس شورای ملی، صنیعالدوله رئیس مجلس محمدعلی فروغی را به ریاست دبیرخانه مجلس انتخاب کرد و فروغی علاوه بر سرپرستی امور اداری و مالی مجلس نظامنامه داخلی مجلس را نیز با استفاده از نظامنامه‌های مجالس اروپائی تنظیم و تحریر نمود. فروغی در عین حال به معلمی مدرسه سیاسی و ترجمه مقالاتی برای روزنامه پدرش هم ادامه می‌داد. محمدحسین ذکاءالملک

در سال ۱۲۸۶ در گذشت و محمدعلی شاه لقب ذکاءالملک را به پسرش تفویض نمود. محمدعلی ذکاءالملک ریاست مدرسه علوم سیاسی را هم از پدر به ارث برد و از خدمت در مجلس کناره گیری نمود.

محمدعلی ذکاءالملک در انتخابات دوره دوم مجلس شورای ملی که بعد از خلع محمدعلی شاه از سلطنت انجام گرفت از تهران به نمایندگی مجلس انتخاب شد و در سال ۱۲۸۹ در سن ۳۵ سالگی به جای مستشارالدوله صادق به ریاست مجلس انتخاب گردید. ترقی سریع ذکاءالملک و انتخاب او را به ریاست مجلسی که اکثریت قریب به اتفاق و کلای آن مسن تر از او بودند، به عضویت او در تشکیلات فراماسونری و ارتباط وی با رجال معروف آن زمان که در اولین لژ فراماسونری در ایران عضویت داشتند نسبت داده‌اند.

جوانترین رئیس مجلس شورای ملی، در سیاست آن روز ایران هم نقش بسیار مهمی ایفا نمود و انتخاب ناصرالملک به عنوان نایب السلطنه بیشتر نتیجه تلاش و کوشش او بود. محمدعلی ذکاءالملک ضمن تصدی ریاست مجلس، معلمی احمدشاه را هم به عهده گرفت و ناصرالملک نایب السلطنه احمدشاه اداره امور دربار را هم عملاً به عهده او گذاشته بود.

در دوران فترت بین مجلس دوم و مجلس سوم ذکاءالملک در کابینه صمصام السلطنه بختیاری نخست به وزارت مالیه و سپس به وزارت عدلیه منصوب شد و در دوران تصدی وزارت عدلیه قانون اصول محاکمات حقوقی را به موقع اجرا گذاشت. در انتخابات دوره سوم مجلس شورای ملی ذکاءالملک مجدداً از تهران به نمایندگی مجلس انتخاب شد و کار وزارت عدلیه را رها کرد، ولی بعد از مدتی با قبول ریاست دیوان عالی تمیز از وکالت مجلس استعفا داد و در کابینه‌های مستوفی‌الممالک و میرزا حسن خان مشیرالدوله مجدداً تصدی وزارت عدلیه را به عهده گرفت. ذکاءالملک مدتی نیز ریاست دیوان عالی کشور را به عهده داشت تا این که در سال ۱۲۹۸ هجری شمسی (۱۹۱۹ میلادی) همراه مشاورالممالک انصاری وزیر خارجه وقت برای شرکت در کنفرانس صلح ورسای به پاریس رفت.

مسافرت مشاورالممالک انصاری و هیئت همراه او به پاریس، مصادف با حکومت وثوق‌الدوله و امضای قرارداد معروف ۱۹۱۹ بین ایران و انگلیس بود، که ایران را عملاً

به صورت تحت‌الحمایه انگلیس درمی‌آورد. انگلیسیها در کار هیئت اعزامی ایران به کنفرانس صلح کارشکنی می‌کردند و دولت وثوق‌الدوله هم هیئت را به حال خود گذاشته بود. فروغی در آن زمان نامه‌ای به وسیله ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک) به تهران فرستاد که یکی از اسناد سیاسی مهم تاریخ معاصر ایران به‌شمار می‌آید. در این نامه فروغی می‌نویسد «شش ماه می‌گذرد که ما از تهران بیرون آمده و قریب پنج ماه است که در پاریس هستیم... به کلی از اوضاع مملکت و پلتیک دولت و مذاکراتی که با انگلیس کرده‌اند و می‌کنند و نتیجه‌ای که می‌خواهند بگیرند و مسلکی که در امور خارجی دارند بی‌اطلاعیم و یک کلمه دستورالعمل و ارائه طریق، نه صریحاً، نه تلویحاً، نه کتباً، نه تلگرافاً، نه مستقیماً، نه به واسطه به ما نرسیده، حتی جواب تلگرافهای ما را به سکوت می‌گذرانند. سه ماه است از رئیس‌الوزراء دو تلگراف نرسیده. استعفا می‌کنیم قبول نمی‌کنند. دو ماه است برای پول معطلیم و نسیه می‌خوریم، پول نمی‌فرستند... چیزی که از تلگرافات تهران و اطلاعات حاصله از وزارت امور خارجه پاریس و حرفهای انگلیسیها و غیره استنباط کرده‌ایم این است که انگلیسیها اوضاع تهران را مساعد و مغتنم شمرده‌اند که ترتیباتی داده شود که مملکت ایران از حیث امور سیاسی و اقتصادی زیر دست خودشان باشد. چون اوضاع دنیا و هیاهوی ما در پاریس طوری پیش آورده که صریحاً و برحسب ظاهر نمی‌توانند بگویند ایران را به ما واگذار کنید، می‌خواهند ایرانیها را وادار کنند که خودشان امور خود را به آنها واگذار کنند و امیدوار هستند که این مقصود در تهران انجام بگیرد و وجود ما در پاریس مغل این مقصود است، و سعی دارند قبل از این که ما بتوانیم کاری بکنیم و نتیجه بگیریم، آنها به مقصود نائل شده باشند...»

فروغی در قسمت دیگری از نامه خود می‌نویسد «عضویت ایران در کنفرانس صلح به مسامحه و طفره و تعلل گذشت و با اوضاعی که از دولت خودمان و رفتارشان با انگلیس و با این هیئت اعزامیه مشاهده شد، البته غیر از این مترقب نبود. عنوان بی‌طرفی ایران هم خوب مستمسکی بود برای این که بگویند مناسبتی ندارد ایران در ترتیب مواد مصالحه دول متحارب با آلمان و اتریش دخالت داشته باشد. خاصه اینکه روزنامه رعد که فعلاً زبان ملت و دولت ایران است، خودش تصدیق می‌کند که دول دیگر حق دارند

۲- اشاره به روزنامه سیدضیاءالدین که از حکومت وثوق‌الدوله و قرارداد ۱۹۱۹ دفاع

نمایندگان ایران را به پاریس هم راه ندهند و آنها را بیرون کنند و از هیچ جا صدائی مخالف این شنیده نمی‌شود... مختصر مات و متحیر مانده‌ایم. اگر راه بیفتیم به ایران برگردیم، ممکن است در اینجا مصالحی فوت شود و البته بعدها ملوم خواهیم بود که اگر مانده بودید چنین و چنان می‌شد و اگر بمانیم معلوم نیست تا کی باید منتظر شد و برای چه می‌مانیم و چه می‌خواهیم بکنیم؟ حاصل این که ایران نه دولت دارد نه ملت، جماعتی که قدرت دارند و کار از دستشان ساخته است، مصلحت خود را در ترتیب حالیه می‌پندارند. باقی هم که خوابند... در این صورت هیچ امیدی برای ما نیست. اگر ایران ملتی داشت و افکاری بود اوضاع خارجی از امروز بهتر برای ایران متصور نمی‌شد. با همه قدرتی که انگلیس دارد و امروز یکه‌مرد میدان است، با ایران هیچ کار نمی‌تواند بکند. مجبور است هر روز تکرار و تأکید کند که ما ایران را تمام و مستقل می‌خواهیم. فقط کاری که انگلیس می‌تواند بکند همین است که خود ما ایرانیها را به جان هم انداخته پوست یکدیگر را بکنیم و هیچ کاری نکنیم و متعل به او التماس کنیم که بیا فکری برای ما بکن!...»

فروغی در دنباله این نامه، که در آن روزها تکثیر شده و در تهران دست به دست می‌گشت، می‌نویسد «البته من می‌گویم ایرانیها با انگلیس نباید عداوت بورزند. برعکس عقیده من این است که نهایت جد را باید داشته باشیم که با انگلیس دوست باشیم و در عالم دوستی از او استفاده هم بکنیم. اما این همه مستلزم آن نیست که ایران در مقابل انگلیس کالمیت بین یدی الفسال<sup>۲</sup> باشد. من خودم این فقره را کتباً و شفاهاً به انگلیسیها گفته‌ام و می‌گویم، تصدیق می‌کنند. اما چه فایده، یک دست بی‌صداست... والله خود انگلیس هم به این اندازه که حالا پیشرفت دارد امیدوار و مترقب نبود... باری این حرفها بیپوده است و یقین دارم خواهند گفت فلانکس هم تحت اثر هوای فرنگستان حرف می‌زند و حال آنکه چنین نیست و این همان عقایدی است که من در ایران هم داشتم و می‌گفتم. ایران ملت ندارد. افکار عامه ندارد. اگر افکار عامه داشت به این روز نمی‌افتاد و همه مقاصد حاصل می‌شد. اصلاح حال ایران و وجود آن معلق به افکار عامه است... وجود افکار عامه بسته به این است که جماعتی ولو قلیل باشند، از روی بی‌غرضی در خیر

مملکت کار بکنند و متفق باشند. اما افسوس. بس گفتم زبان من فرسود...»<sup>۴</sup>

فروغی بعد از کودتای ۱۲۹۹ به تهران بازگشت و در سال ۱۳۰۱ در کابینه مستوفی‌الممالک به وزارت خارجه منصوب شد و برای نخستین بار در جلسات هیئت دولت با رضاخان که وزیر جنگ کابینه بود آشنا گردید. چند ماه بعد از تشکیل کابینه مستوفی‌الممالک، مدرس دولت را استیضاح کرد و موضوع استیضاح او هم سیاست خارجی دولت بود که فروغی می‌بایست پاسخگوی آن باشد. فروغی پاسخ مفصل و مستدلی به استیضاح مدرس داد، ولی مستوفی‌الممالک، که در پی بهانه‌ای برای کناره‌گیری از کار بود، بعد از سخنان فروغی نطق کوتاهی ایراد نمود و بدون این که منتظر رأی اعتماد یا عدم اعتماد مجلس به دولت خود باشد استعفا داد. بعد از استعفای مستوفی‌الممالک میرزا حسن خان مشیرالدوله مأمور تشکیل کابینه شد و فروغی را به سمت وزیر مالیه به مجلس معرفی نمود. در کابینه مشیرالدوله، مصدق‌السلطنه به جای فروغی به وزارت خارجه تعیین شده بود. کابینه مشیرالدوله بیش از چهار ماه دوام نیاورد و در اولین کابینه رضاخان که متعاقب استعفای مشیرالدوله تشکیل شد، فروغی مجدداً وزیر خارجه شد.

فروغی در کابینه اول و دوم رضاخان وزیر خارجه و در کابینه سوم و چهارم او وزیر مالیه بود و در این مدت توانست پیش از همکاران دیگر رضاخان اعتماد و اطمینان او را به خود جلب نماید، به طوری که بعد از تصویب طرح خلع قاجاریه در مجلس و انتصاب رضاخان به ریاست حکومت موقت تا تشکیل مجلس مؤسسان، رضاخان که دیگر برای خود مقامی بالاتر از رئیس‌الوزراء قائل بود، فروغی را به عنوان کفیل نخست‌وزیری تعیین کرد و بعد از انتقال سلطنت از قاجاریه به خانواده پهلوی در آذرماه سال ۱۳۰۴ او را به عنوان اولین نخست‌وزیر دوران سلطنت خود برگزید.

فروغی در اولین دوره نخست‌وزیری خود انتخابات مجلس ششم را انجام داد، که نسبت به انتخابات دیگر دوران سلطنت رضاشاه از سلامت بیشتری برخوردار بود. در نتیجه این انتخابات، عده‌ای از نمایندگان مجلس پنجم که با سلطنت رضاخان مخالفت کرده بودند، به مجلس ششم راه یافتند که در رأس آنها مدرس و مصدق قرار داشتند. از

۴- خواندنیهای قرن. به کوشش محمود طلوعی. نشر گفتار. صفحات ۲۳۶-۲۲۸ (اصل)

نامه نخستین بار در سال ۱۳۵۱ در مجله راهنمای کتاب چاپ شده است.)

رجال خوشنام گذشته نیز حسن مستوفی (مستوفی الممالک) و حسن پیرنیا (مشیرالدوله) و حسین پیرنیا (مؤمن الملک) به نمایندگی تهران برگزیده شدند. مراسم تاجگذاری رضاشاه قبل از افتتاح مجلس ششم انجام شد و فروغی در این مراسم به عنوان نخست‌وزیر نطقی ایراد نمود که در آخرین دوره نخست‌وزیری او بعد از سقوط رضاشاه، به عنوان یک نمونه نملق و چاپلوسی مورد ایراد و انتقاد مخالفانش قرار گرفت. فروغی نطق خود را با مقدمه‌ای درباره تاریخ ایران باستان و سلاطین بزرگ گذشته این سرزمین آغاز کرده و ادامه می‌دهد «اقتضای این محفل عالی که وجوه ملت ایران با قلبی سرشار از شادی و مسرت و همیمیت و حسن ارادت در آن شرف حضور یافته... تنها برای آن نیست که یک پادشاه نو به تخت این سلطنت کهن پا می‌نهد و تاج کیانی بر سر می‌گذارد، بلکه برای آن است که به این ملت ستم‌دیده بشارت رسیده است که بار دیگر آب رفته به جوی آمده و به خواست خداوندی روزگار حرمان و محنت سپری شده و ایام سربلندی و عزت روی نموده است... ملت ایران می‌داند که امروز پادشاهی پاک‌زاد و ایرانی‌نژاد دارد که غمخوار اوست و مقام سلطنت را برای هوای نفس و عیش و کامرانی خویش اختیار ننموده، بلکه در ازای زحمات و مجاهدت فوق‌العاده‌اش در راه احیای ملک و دولت و برای تکمیل اجرای نیات مقدسه خود در فراهم ساختن اسباب آسایش ابنای نوع و آبادی این مرز و بوم دریافت است...»

«ملت ایران می‌بیند که امروز به فیض وجود شاهنشاهی فایز شده که رفتار و گفتارش برای هر فردی از افراد و هر جمعیتی از جماعات باید سرمشق واقع شود و اگر طریق الناس علی دین ملوک را بیپیماید همانا به سرمنزل سعادت و شرافت خواهد رسید. ملت ایران باید بداند و البته خواهد دانست که امروز تقرب به حضرت سلطنت به وسیله تأیید هوای نفسانی و استرضای جنبه ضعف بشری و تشبثات گوناگون و توسل به مقامات غیر مقتضیه میسر نخواهد شد، بلکه یگانه راه نیل به آن مقصد عالی احراز مقامات رفیعه هنر و کمال و ابراز لیاقت و کفایت و حسن‌نیت و درایت در خدمتگزاری این آب و خاک است. خادم محترم و عزیز و خائن خوار و ضعیف خواهد بود...»

با توجه به همین قسمت از نطق فروغی، متوجه این نکته خواهیم شد که فروغی، ضمن به کار گرفتن بعضی کلمات و اصطلاحات نملق آمیز، بطور غیرمستقیم قصد راهنمایی رضاشاه را داشته و با یادآوری نقاط ضعف و مفاسد سلاطین قاجار، می‌خواهد



چنین وانمود کند که رضاشاه از این مفاسد و معایب بری است و یا به عبارت دیگر باید از این مفاسد تبری جوید.

کمتر از دو ماه بعد از انجام مراسم تاجگذاری، رضاشاه به دلایلی که روشن نیست به فروغی تکلیف استعفا کرد و مستوفی‌الممالک را به جای او به نخست‌وزیری برگزید. در این تغییر و تحول به احتمال زیاد تیمورتاش وزیر دربار و محرم اسرار رضاشاه که فروغی را خار راه و مانع پیشرفت مقاصد خود می‌دانست نقش اصلی را به عهده داشت. البته مستوفی‌الممالک هم کسی نبود که زیر بار مقاصد و تحمیلات تیمورتاش برود، ولی تیمورتاش که از خصوصیات اخلاقی و زودرنجی مستوفی‌الممالک به خوبی آگاهی داشت، می‌دانست که دوران زمامداری او مدت زیادی به طول نخواهد انجامید و سرانجام اختیار امور به دست خود او خواهد افتاد.

رضاشاه ضمن برکناری فروغی از مقام نخست‌وزیری از او خواست که پست وزارت جنگ کابینه مستوفی را بپذیرد. فروغی ابتدا از قبول این پست که هیچ تناسبی با تخصص و اطلاعات او نداشت امتناع می‌کرد، ولی رضاشاه به او گفت که امور وزارت جنگ را خود وی اداره خواهد کرد و این عنوان فقط جنبه تشریفاتی دارد. فروغی در مدت قریب به یک سال نخست‌وزیری مستوفی‌الممالک وزیر جنگ کابینه او بود تا این که بعد از استعفای مستوفی و انتخاب حاج مخبرالسلطنه هدایت به نخست‌وزیری از مقام وزارت جنگ مستعفی شد و با سمت سفیر کبیر ایران به ترکیه رفت. فروغی در جریان همین مأموریت به ریاست هیئت نمایندگی ایران در جامعه ملل برگزیده شد و یک دوره به ریاست این جامعه انتخاب گردید.

فروغی بعد از بازگشت به ایران در فروردین‌ماه سال ۱۳۰۹ در کابینه مخبرالسلطنه تصدی وزارتخانه جدیدی را به نام اقتصاد ملی به عهده گرفت و در اردیبهشت‌ماه همین سال به وزارت خارجه منصوب شد. با تعیین تقی‌زاده به عنوان وزیر مالیه در مردادماه ۱۳۰۹، فروغی و تقی‌زاده که دوست و محرم یکدیگر بودند عملاً اختیار امور دولت را به دست خود گرفتند و از این تاریخ به بعد از قدرت تیمورتاش وزیر دربار رضاشاه، که تا آن موقع مافوق دولت و فعال مایشاء بود، کاسته شد و بازماندگان تیمورتاش بعدها مدعی شدند که این دو در ایجاد سوءظن و بدبینی در رضاشاه نسبت به تیمورتاش و سقوط او نقش عمده را ایفا کرده‌اند.

مهمترین واقعه دوران همکاری فروغی و تقی‌زاده در کابینه مخبرالسلطنه داستان لغو امتیاز داری و انعقاد قرارداد جدید نفت (قرارداد ۱۹۳۳) می‌باشد، که چون بیشتر به تقی‌زاده و تیمورتاش مربوط می‌شود در شرح حال آنها خواهد آمد. بعد از خاتمه ماجرای نفت و برکناری تیمورتاش، رضاشاه به مخبرالسلطنه هدایت که بیش از شش سال در مسند نخست‌وزیری باقی مانده بود تکلیف استعفا کرد و فروغی را مأمور تشکیل کابینه نمود. در کابینه جدید فروغی برخلاف انتظار پستی به تقی‌زاده داده نشد و به جای او علی‌اکبر داور، که از کابینه مستوفی‌الممالک به بعد، یعنی قریب هفت سال عهده‌دار وزارت عدلیه بود، به وزارت مالیه تعیین گردید.

از مهمترین وقایع دوره دوم نخست‌وزیری فروغی مرگ تیمورتاش در زندان، بازداشت وزیر جنگ کابینه او به دستور رضاشاه و واقعه مسجد گوهرشاد در مشهد است، که ماجرای اخیر به مفضوب شدن فروغی و برکناری وی از مقام نخست‌وزیری انجامید. جعفرقلی اسعد (سردار اسعد بختیاری) وزیر جنگ کابینه فروغی دو ماه بعد از معرفی کابینه او، روز بیست و ششم آبان ۱۳۱۲ هنگامی که در معیت رضاشاه به شمال رفته بود به دستور شاه بازداشت شد. به دنبال بازداشت سردار اسعد، عده‌ای از سران بختیاری و قشقائی و بویراحمدی نیز دستگیر و به اتهام توطئه علیه سلطنت در دادگاه نظامی محاکمه شدند. پنج تن از بازداشت‌شدگان محکوم به اعدام و روز دهم فروردین ۱۳۱۳ در محوطه زندان قصر اعدام گردیدند. سردار اسعد بختیاری نیز در همین روز در زندان درگذشت و گفته شد که با تزریق سم کشته شده است.

سفر رضاشاه به ترکیه در خردادماه ۱۳۱۳، تشکیل کنگره هزاره فردوسی در مهرماه و افتتاح دانشگاه تهران در بهمن‌ماه همین سال از وقایع مهم دیگر دوران دوم نخست‌وزیری فروغی است. انتخابات دوره دهم مجلس شورای ملی نیز در اوایل سال ۱۳۱۴ انجام شد، ولی حسین دادگر (عدل‌الملک) که ریاست سه دوره گذشته مجلس را به عهده داشت و در انتخابات دوره دهم نیز وکیل اول تهران شده بود، به دلایل نامعلومی پیش از افتتاح مجلس دهم مفضوب و از ایران تبعید گردید!

۵- اعدام‌شدگان عبارت بودند از محمدرضاخان بختیار (سردار فاتح پدر شاپور بختیار آخرین نخست‌وزیر شاه)، محمدجواد اسفندیاری (سردار اقبال پسر اسفندیارخان بختیاری پدر بزرگ ملکه ثریا)، علیرادخان چهارنگ، آقاگودرز بختیاری و مرادجان بویراحمدی.

واقعه مسجد گوهرشاد که به برکناری فروغی از نخست‌وزیری انجامید در تیرماه سال ۱۳۱۴ به‌دنبال تصمیم دولت درباره تغییر کلاه و اجباری شدن استفاده از لباس متحدالشکل (کت و شلوار) رخ داد. روز ۲۱ تیرماه تظاهراتی علیه این تصمیمات در مشهد صورت گرفت و هنگامی که مأموران انتظامی در صدد متفرق کردن مردم برآمدند، تظاهرکنندگان که در صحن مسجد گوهرشاد و محوطه اطراف آن اجتماع کرده بودند به مقاومت در برابر مأموران انتظامی پرداختند. استاندار خراسان فتح‌الله پاکروان با کسب اجازه از مرکز برای متفرق کردن تظاهرکنندگان از نیروهای نظامی کمک گرفت و با مداخله ارتش به فرماندهی سرلشگر مطبوعی عده کثیری مقتول و مجروح شدند. دو روز بعد از این واقعه اعلامیه‌ای به شرح زیر به امضای محمود جم وزیر کشور دولت فروغی انتشار یافت:

برطبق راپورت واصله از آیالت خراسان، شب نوزدهم تیرماه شیخ بهلول نامی که سوء سوابق او از شرارت و فساد معلوم و سابقاً تحت تعقیب نیز واقع شده بود، در مشهد مقدس جمعی از عوام ساده‌لوح را در مسجد به‌عنوان موعظه دعوت کرده و دو سه روز این عمل را مداومت داده و اراذل و اوباش را دور خود جمع و عنوان کلاه و لباس را پیش کشیده و یاوه‌سرائیها نموده کار را به هتاکی کشانید. مأمورین انتظامی خواستند بدو با ملایمت و نصیحت او را از این رفتار و گفتگوهای خلاف و فسادآمیز بازدارند. مساعی آنها ثمری نبخشید و بیم اخلال نظم رفته و مردم از این جهت اظهار نگرانی نمودند. مأمورین درصدد تفرقه آنها برآمدند، مقاومت نموده مأمورین نظمیه را مورد حمله فرار دادند و بعضی از آنها را مجروح و مقتول نمودند. مأمورین ناچار از نظامیان استمداد کردند. اشرار با آنها هم ستیزه نموده و آلات ضرب و قتل را که همراه داشتند به‌کار بردند. نظامیان هم مجبور شدند با استعمال اسلحه گرم حفظ نظم را به آنها الزام نمایند. درنتیجه اراذل و اوباش که باعث این بی‌نظمی شده بودند بعضی گرفتار و بعضی متفرق شدند ولیکن متأسفانه شیخ بهلول که این مفسده را برپا کرده موفق به فرار شده است. امنیت و انتظام کاملاً برقرار گردیده و نظمیه فعلاً مشغول تعقیب قضیه و کشف حقایق می‌باشد.

به‌دنبال صدور این اعلامیه، رضاشاه هیئتی را مأمور رسیدگی به علل بروز وقایع مشهد کرد و درنتیجه این بررسی‌ها محمدولی اسدی نایب‌التولیه آستان‌قدس، که قبل از وقایع مشهد نیز با مجبور ساختن مردم به استفاده از کلاه‌شاپو و لباس متحدالشکل در

این شهر مخالفت کرده بود در این ماجرا مقصر شناخته شد. ظاهراً فتح‌الله پا کروان استاندار خراسان، که با نایب‌التولیه آستان قدس اختلاف داشت، در ایجاد این گرفتاری برای محمدولیخان اسدی و متهم ساختن او به تحریک آشوب در مشهد نقش عمده را به عهده داشت. در هر حال محمدولی اسدی از نیابت تولیت آستان قدس رضوی بر کنار و روز چهارم آذرماه ۱۳۱۴ بازداشت شد.

فروغی در مورد گرفتاریهای دیگران در گذشته، مانند ماجرای تیمورتاش، یا دستگیری وزیر جنگ کابینه‌اش سردار اسعد و تبعید عدل‌الملک رئیس مجلس هیچ‌گونه دخالت و شفاعتی نزد رضاشاه نکرده بود، ولی در مورد محمدولی اسدی که پدر دامادش علی‌اکبر اسدی بود نزد رضاشاه شفاعت کرد و برای آزادی و عدم تعقیب وی اصرار ورزید. فروغی گمان می‌کرد که با خدماتی که از بدو سلطنت رضاشاه، و حتی قبل از سلطنت برای او انجام داده، شاه این تقاضای او را رد نخواهد کرد، ولی رضاشاه نه فقط با عصبانیت تقاضای فروغی را رد کرد، بلکه او را به طرز موهنی از اتاق خود رانده و همان روز (دهم آذرماه ۱۳۱۴) از کار بر کنار نمود.

رضاشاه بعد از برکناری فروغی، وزیر کشور کابینه او، محمود جم را به نخست‌وزیری برگزید و دو هفته بعد محمدولی اسدی در یک دادگاه نظامی محاکمه و محکوم به اعدام گردید. حکم اعدام در مورد محمدولی اسدی بلافاصله به موقع اجرا گذاشته شد و فرزندان او، علی‌اکبر اسدی (داماد فروغی) و سلمان اسدی نیز متعاقباً دستگیر و زندانی شدند.

از این تاریخ تا شهریور ۱۳۲۰، یعنی قریب شش سال فروغی منزوی و خانه‌نشین بود و در تمام این مدت رضاشاه حتی یک‌بار هم سراغی از او نگرفت. اما از نظر خود فروغی این دوران پربارترین دوره زندگی او به‌شمار می‌آید، زیرا طی این سالهای انزوا و گوشه‌گیری بود که آثاری چون «سیر حکمت در اروپا» و «حکمت سقراط» و «آئین سخنوری» را پدید آورد و به تحقیق در آثار بزرگان ادب فارسی و تصحیح و نشر نسخات صحیح آنها از جمله گلستان و بوستان سعدی و مقابله و تصحیح شاهنامه فردوسی و خمسه نظامی پرداخت. افکار و عقاید خود فروغی را نیز در لابلای نوشته‌های او در این کتابها که در اوج قدرت استبدادی رضاشاه انتشار یافته می‌توان دریافت و از آن‌جمله در مقدمه‌ای بر نسخه تصحیح‌شده و اصیل گلستان و بوستان سعدی چنین

می‌نویسد:

«گلستان و بوستان سعدی یک دوره کامل از حکمت عملی است. علم سیاست و اخلاق و تدبیر منزل را جوهر کشیده و در این دو کتاب به دلکش‌ترین عبارات در آورده است. در عین این که در نهایت سنگینی و متانت است از مزاح و طیبت هم خالی نیست و چنانکه خود می‌فرماید «داروی تلخ نصیحت به شهد ظرافت برآمیخته تا طبع ملول از دولت قبول محروم نماند» و انصاف این است که گلستان و بوستان را هر چه مکرر بخوانند اگر اندکی ذوق باشد ملالت دست نمی‌دهد. هیچ کس به اندازه سعدی پادشاهان و صاحبان اقتدار را به حسن سیاست و دادگری و رعیت‌پروری دعوت نکرده و ضرورت این امر را مانند او روشن و مبرهن نساخته است. از سایر نکات کشورداری نیز غفلت نورزیده و مردم دیگر را هم از هر صنف و طبقه، از امیر و وزیر و لشگری و کشوری و زبردست و زیردست و توانا و ناتوان، درویش و توانگر و زاهد و دین‌پرور و عارف و کاسب و تاجر و عاشق و رند و مست و آخرت‌دوست و دنیاپرست، همه را به وظایف خودشان آگاه نموده و هیچ دقیقه‌ای از مصالح و مفاسد را فرونگذاشته است.

«از خصایص شگفت‌انگیز سعدی دلیری و شهامتی است که در حقیقت گوئی به کار برده است. در دوره ترکتازی مغول و جباران دست‌نشانده ایشان، که از امارت و ریاست جز کام و هوس‌رانی تصویری نداشتند و هیچ چیز را مانع و رادع اجرای هوای نفس نمی‌انگاشتند، با آن خشم‌آوران آتش‌سجاف که به قول مولانا جلال‌الدین «حق نشاید گفت جز زیر لحاف» شیخ سعدی، فقیر گوشه‌نشین، حقایق را به نظم و نثر بی‌پرده و آشکار چنان فریاد کرده که در هیچ عصر و زمانی کسی به این صراحت سخن نگفته است، و در همان هنگام تنها به صاحبان اقتدار دنیا نپرداخته، بلکه از تشریح احوال زاهد و عابد ریایی و قاضی فاسد و صوفی دنیا‌دار و پوچ بودن عبادت و ریاضتی که از روی صدق و صفا نبوده و نظر به خیر خلق نداشته باشد، خودداری نکرده است...»

«سعدی متدین و مذهبی، بلکه متعصب است. اما تعصب و دین را هیچگاه دست‌آویز آزار مخالفان دین و مذهب خود نمی‌سازد و جفاکاری با ایشان را روا نمی‌داند. سراپا مهر و محبت است و خویش و بیگانه و دوست و دشمن را مورد رأفت و انصاف و مروت می‌دارد. به راستی انسان‌دوست و انسانیت‌پرست است. حس همدردی او با ابناء نوع بی‌نهایت است و جز به مردم آزار و ظالم، با همه کس مهربان است، تا آنجا

که سزای بدی را هم نیکی می‌خواهد.

«همه این مزایا که برای سعدی برشمردیم، اگر در یک کفه ترازو بگذارند، کفه دیگر که با او برابری می‌کند جنبه عاشقی اوست. وجود سعدی را از عشق و محبت سرشته‌اند. همه مطالب را به بهترین وجه ادا می‌کند، اما چون به عشق می‌رسد شور دیگر درمی‌یابد، هیچ کس عالم عشق را نه مانند سعدی درک کرده و نه به بیان آورده است. عشق سعدی بازیچه و هوی و هوس نیست. امری بسیار جدی است. عشق پاک و عشق تمامی است که برای مطلوب از وجود خود می‌گذرد و خود را برای او می‌خواهد، نه او را برای خود. عشق او از مخلوق آغاز می‌شود اما سرانجام به خالق می‌رسد و از این روست که می‌فرماید «عشق را آغاز هست انجام نیست»

فروغی در جای دیگری از این مقدمه شیوا، زبان سعدی را چنین بیان می‌کند: گاهی شنیده می‌شود که اهل ذوق اعجاب می‌کنند که سعدی هفتصد سال پیش به زبان امروزی ما سخن گفته است، ولی حق این است که سعدی هفتصد سال پیش به زبان امروزی ما سخن نگفته است، بلکه ما پس از هفتصد سال به زبانی که از سعدی آموخته‌ایم سخن می‌گوئیم. یعنی سعدی شیوه نثر فارسی را چنان دلنشین ساخته که زبان او زبان رایج فارسی شده است، و ای کاش ایرانیان قدر این نعمت بدانند و در شیوه بیان دست از دامان شیخ برندارند که به فرموده خود او «حد همین است سخنگویی و زیبایی را».

«سعدی مانند فردوسی و مولوی و حافظ، نمونه کامل انسان متمدن حقیقی است، که هر کس باید رفتار و گفتار او را سرمشق قرار دهد. اگر نوع بشر روح خود را به تربیت این رادمردان پرورش می‌داد، دنیا که امروز جهنم است بهشت می‌شد. آثار این بزرگواران خلاصه و جوهر تمدن چند هزار ساله مردم این کشور است و ایرانیان باید این میراث‌های گرانبها را که از نیاکان به ایشان رسیده است قدر بدانند و چه خوب است که ایرانی آنها را در عمر خود چندین بار بخوانند و هر چه بیشتر بتوانند از آن گوهرهای شاهوار از بر کند و زیب خاطر نماید...»

در کتاب «سیر حکمت در اروپا» نیز فروغی افکار و عقاید خود را درباره آزادی و دموکراسی و حکومت قانون از زبان نویسندگان و فلاسفه‌ای چون «ولتر» و «منتسکیو» و «ژان ژاک روسو» بیان کرده و در مقدمه‌ای بر این کتاب می‌نویسد «این کتاب